

دکتر رضا افخمی عقدا
عضو هیات علمی دانشگاه یزد

مرگ از دیدگاه زُهیر، شاعر جاهلی در مقایسه با نگرش ادبای معاصر

چکیده

در اغلب آثار ادبی (منظوم و منثور) مرگ یکی از موضوعات مهم را تشکیل می‌دهد. موضوعاتی نظیر تهور و بی‌باکی، زیبایی، لذت، نیستی و نابودی، جاودانگی، حقیقت انکارناپذیر، قدرت لایتناهی، آزادی روح و جان و ...، ابعاد مختلف مرگ در نگاه شاعران است. شاید بتوان گفت موضوع انسان نسبت به مرگ و طرز نگرش وی، این مفاهیم را در شعر و نثر ادبی پیش کشیده است. از این رو مطرح بودن این قضایا در ادبیات برکنار از زمان خاصی است و می‌تواند در همهٔ زمان‌ها مصادیق آن یافته باشد. انتخاب شعر به عنوان شاعر حکمت‌های جاهلی و مقایسه شعر او با شاعرانی که قرن‌ها با او فاصله زمانی دارند- یعنی شاعران معاصر- نشانگر استمرار این نگرش است.

واژه‌های کلیدی:

مرگ، زهیر، ادبای معاصر عرب، شعر جاهلی.

مقدمه

زهیر ابن ابی سلمی مُزنی یکی از شاعران مشهور دوران جاهلی است. او چون دیگر شاعران این دوره در موضوعات مختلف شعر سروده است. یکی از مهم‌ترین ویژگی شعر او، بقا و استمرار ارزش آن در طول زمان است. بدین معنی که شعر او با گذشت روزگار به دلیل استعداد و نبوغ بی‌نظیر شاعر در هنرپردازی از جهتی و از جانب دیگر روانی، شیوایی و فصاحت و ارتباط آن با محیط و زندگی اجتماعی ماندگار باقی‌مانده است. (یوسف قرآن، ...، ۱۹۹م، صص ۴۵-۴۴).

ناقدان بر این باورند که شیوایی و فصاحت - نیکویی لفظ و معنا - شعر زهیر حاصل صداقت، ایجاز - که ثمره تنقیح و تهذیب آثار شعریش است - دوری گزیدن از سخنان بیهوده و نامعقول (الجمعی، ...، ۱۹۹۷م، ص ۶۲) پرهیز از تعقید لفظی و معنوی واژه‌ها و کلمات وحشی (اصفهانی، ...، ۲۰۰۲م، ج ۱۰، ص ۲۱۵) کثرت ضرب‌المثل و حکمت در آثار شعریش، تصویرگرایی حسی در تمام موضوعات و اغراض شعری و همسویی و هماهنگی معقول در تصاویر (البستانی، ...، ۱۹۸۳م، ج ۲۵، صص ۲۸۳-۲۸۰) است و این خصوصیات باعث آن شده است که زهیر در زمره شاعران طبقه اول دوران جاهلی (الجمعی، ...، ۱۹۹۷م، ص ۱۵) قرار گیرد و به اشعر الشعراء (الاصفهانی، ...، ۲۰۰۲م، مجلد ۱۰، ص ۲۱۷) و قاضی الشعراء (البستانی، ...، ۱۹۸۳م، مجلد ۲۵، ص ۲۳۲) مشهور شود.

یکی از اغراض مهم شعری زهیر، حکمت است که در آن از مفاهیم مختلف مانند خداوند حقیقت، قضا و قدر، دنیا و زندگی دنیوی، فضائل انسانی، امید و آرزو، عشق و محبت و ... سخن گفته است. موضوع مرگ نیز یکی از موضوعاتی است که در اشعار حکمت آمیز خود بدان پرداخته است زیرا که رمز زندگی و مرگ، آمدن و رفتن، یکی از مهم‌ترین سؤالاتی است که ذهن و اندیشه او را چون دیگر انسان‌ها مسحور خود کرده است. آگاهی به این راز، مورد علاقه اوست؛ وی میل دارد بداند آیا پس از مردن همه چیز تمام می‌شود و مرگ خوابی است که منجر به زوال و نیستی می‌گردد.

وی هم‌چنین بر اساس تجربه به این امر، آگاهی دارد که اعصار و قرون ناظر زندگی پیشینیانی بوده‌اند که در دوره عمر آن‌ها سپری شده و همگی از میان رفته‌اند. اما در مقابل، عالم طبیعت پیوسته جاویدان، شاداب و پر نعمت است و ویرانی‌ها و خرابی‌ها،

سختی‌ها و محنت‌های آدمیزاد را در زیر لوای شکوه و جلال خود جبران می‌کند و هر آن‌چه در طبیعت از بین می‌رود، دوباره از نو پدید می‌آید؛ اما در کشاکش روزگار و مرگ، انسان است که نابود می‌شود و حیات دوباره‌اش در دنیا محال است. از این‌رو، او در دنیا در مقابل زندگی و مرگ، وظیفه‌ای دارد تا اسباب خوشبختی و سعادت خود را فراهم کند.

در نگرش زهیر به مرگ، موضوعی اصلی انسان است. او بنا به عقل و اندیشه و تجربه شخصی خود تلاش می‌کند به کنه و حقیقت مرگ بپردازد و به رازی از رموز آن دست یابد. شعر او در این زمینه با جهان پیوند دارد و از آن جدا نیست. این شعر، زنده و دارای دو روح است و همراه با زمان پیش می‌رود و عمر طولانی آن‌را فرسوده و نابود نمی‌کند بلکه در دل زمان، جای می‌گیرد. از این‌رو برای اثبات این مدعا در آثار ادبای معاصر اعم از مسلمان و غیرمسلمان که ادبیات آن‌ها در خدمت انسان و ارزش‌های انسانی است، نمونه‌هایی را ارائه نموده‌ایم و گاهی اندیشه‌هایی در آثار ادبای معاصر ذکر کرده‌ایم که ادب زهیر به آن اشاره‌ای نکرده است.

در بررسی موضوع مرگ در شعر زهیر، ابعاد مختلف مرگ عبارتند از:

الف. مرگ همزاد زندگی

در عرصه حیات زندگی، هر فردی ناگزیر است برای بقای خود و استفاده از مواهب طبیعی، دائماً در کار و کوشش، با مشکلات زندگی مبارزه کند تا بتواند با توجه به استعداد و قابلیت خود مدتی در این سرای موقت، با به دست آوردن مال و ثروت و یا افتخار و جلال زندگی کند. اما دیری نمی‌پاید که هنوز به آرزوهای خود دست نیافته که مرگ فرا می‌رسد و آن گل‌های مزرعه امید انسانی با داس اجل، قطع و آن مال و دارایی به دست حوادث یا وارث پراکنده و پایمال می‌گردد. زیرا مرگ، موجود عجولی است که بی‌محایا به سراغ همه خواهد آمد و گریزی از آن نیست. درست در لحظه مقدر گریبان همه را خواهد گرفت و با گام‌های خود، کودک، جوان و پیر را پایمال می‌کند:

«رَأَيْتُ مَنَايَا حَبَطَ عَشْوَاءَ مَنْ تُصِيبُ تُمْتُهُ وَمَنْ نُحْطِيءُ يُعْمَرُ فَيْهَرِمُ» (۱)

از ویژگی بارز مرگ، آن است که با عمر انسان سر و کاری ندارد، وی دیدگان خود را به تجربه افراد در زندگی و بهره‌مند شدن از آن ندوخته است تا این‌که هرگاه به مرحله‌ای از زندگی رسیدند؛ آن‌ها را دریابد و از ادامه زندگی محروم سازد، چه بسیارند اطفال شیرخوار، نوجوان و جوان که ناگهان به کام مرگ فرو می‌روند و در مقابل، پیران کهنسال، روزگاری چند از چنگال مرگ در امان می‌مانند و زندگی را بی می‌گیرند.

«لَيْسَ الْمَوْتُ بِأَقْرَبَ إِلَى الشَّيْخِ مِنْهُ إِلَى الطِّفْلِ الرَّضِيعِ» (خلیل جبران، ۱۹۹۴م، المجموعه

الکامله المعربه، ص ۱۷۶)

«مَنْ نَجَا مِنْهُ وَ هُوَ فِي رَوْحَاتِهِ إِنَّمَا قَدْ نَجَا إِلَى عَدُوَاتِهِ» (۲)

(ابوماضی، ۲۰۰۰م، ص ۲۱۶)

از این‌رو کسی را یارای در امان ماندن از چنگال مرگ نیست. مرگ، فنا و نیستی است که هر موجود زنده‌ای را در بر می‌گیرد و تنها وجود جاودان، ذات باری تعالی است.

«هُوَ الْمَوْتُ لَمْ يَنْجُ مِنْهُ امْرُؤٌ وَ لَوْ أَنَّهُ فِي بُرُوجٍ مُّشْتَدِّ

يَمُوتُ الْقَوِيُّ كَمَا أَنَّهُ يَمُوتُ الضَّعِيفُ فَهَلْ مِنْ مُخَلَّدٍ

وَ مَا الْمَرْءُ إِلَّا رَهِينُ الرَّدَى فَسُبْحَانَ مَنْ بِالْبَقَاءِ تَقَرَّدُ»

(صدقی الزهاوی، بی‌تا، ص ۷)

مرگ گام به گام همراه انسان‌ها است و آدمی راه را می‌گذرد جز تسلیم در برابر او نیست. پس او باید با شجاعت تمام هر لحظه، آمادگی استقبال و رویارویی با آن را داشته باشد. اگر انسان بپندارد که می‌تواند از چنگال مرگ نجات پیدا کند و از این حادثه جانگداز، ایمن شود، به خطا رفته است. چه اگر انسان قدرت نفوذ به آسمان‌ها را داشته باشد و بتواند در دورترین نقطه مورد تصور، مأوی گزیند، مرگ او را در بر خواهد گرفت. چنین کسی مرگ را مذموم می‌شمارد و سعی می‌کند که از آن دوری گزیند.

«وَ مَنْ هَابَ أَسْبَابَ الْمَنِيهِ يَلْقَاهَا وَ لَوْ رَامَ أَسْبَابَ السَّمَاءِ بِسُلْمٍ» (۳)

(زهیر، ۱۹۷۰م، ص ۲۳)

مرگ پیوسته تصویر زندگی انسان را مشاهده می‌کند و لحظه‌ای از انسان غافل نمی‌ماند، از این‌رو کسی قادر نیست که از چشمان او مخفی و یا دور بماند. چشمان

تیزبین و قوی او می‌تواند در یک لحظه و در یک نظر هزاران نفر از آدمیان را ببیند و آن‌ها را از حرکت بازدارد و به خوابی ابدی بکشد. نفوذ و قدرتش به اندازه‌ای است که قدرت دیدن دورترین نقاط افق و آسمان‌ها برای او ساده است.

«أَمَّا الْمَوْتُ فَيُظَلُّ سَائِرًا مُحَدِّقًا إِلَى الشَّقَقِ الْبَعِيدِ» (خلیل جبران، ۱۹۹۴م، مجموعه‌الکامله

العربیة، ص ۴۸۶)

مرگ همیشه در تعقیب انسان است و او را رها نمی‌کند، گویا عشق و علاقه خاصی به موجودات زنده دارد. «كَيْفَ لَانْدَبُ وَالْمَوْتُ يَتَّبِعُنَا أَيَّمَا سِرِنَا» (همان، ص ۳۳۵) انسان با مشاهده این خصوصیات مرگ، در این اندیشه فرو می‌رود که آیا مبارزه با مرگ امکان‌پذیر است؟ در این مبارزه، پیروزی از آن کیست؟

«وَمَا أَحَدٌ تَنَجُّو مِنَ الْمَوْتِ نَفْسُهُ وَ لَوْ أَنَّهُ فَوْقَ السَّمَائِينَ أَصْعَدَا
فَلَا يَحْزَنُ الْبَاكِي وَ لَا تَشْمَتُ الْعِدَا فَكُلُّ أَمْرٍ، يَا صَاحِبِ غَايَتِهِ الرَّدَى»

(ابوماضی، ۲۰۰۰م، ص ۲۰۱)

اگر انسان پیرامون خود نظر بیندازد و اندیشه کند، در می‌یابد که در کشاکش و مبارزه انسان با مرگ، همیشه مرگ پیروز است زیرا که مصیبت، بلا، حوادث مختلف و یا مرگ اطرافیانش بدین امر اشاره دارند. از آن‌رو که انسان همیشه مغلوب مرگ است و مرگ هم‌چون زندگی لحظه به لحظه با انسان همراه است حوادث روزگار برای او پند و زنگ خطر است و هیچ بعید نیست که این مصیبت‌ها روزی به سراغ او نیز بیایند، این احتمال او را بر این می‌دارد که در هر لحظه آمادگی پذیرش نظایر این حوادث و در نهایت مرگ را داشته باشد:

«أَرَانِي إِذَا مَا شِئْتُ لَأَقِيتُ آيَةً تُذَكِّرُنِي بَعْضَ الَّذِي كُنْتُ نَاسِيًا» (۴)

(زهیر، ۱۹۷۰م، ص ۱۶۶)

ندای مرگ همیشه در محیط پیرامون انسان، به او هشدار می‌دهد که جاودانگی جسمانی در این عالم خاک، محال است زیرا که مرگ و زندگی با هم زاده می‌شوند، در کنار هم رشد می‌کنند و عاقبت دوباره همدیگر را در آغوش می‌گیرند. (۵)

«ارْجِعُوا إِلَىٰ مَنَازِلِكُمْ فَتَجِدُوا هُنَاكَ مَا لَمْ يَسْتَطِعِ الْمَوْتُ أَنْ يَأْخُذَهُ مِنِّي وَ مِنْكُمْ وَ الَّذِي تَطْلُبُونَهُ صَارَ بَعِيداً، بَعِيداً عَنِ هَذَا الْعَالَمِ.....» (خلیل جبران، ۱۹۹۴م، مجموعه الکامله العربیة، ص ۴۰۰)

از آن‌رو که مرگ همگام با زندگی انسان در حرکت است و با پیروزی بر انسان طومار زندگی او را درهم می‌پیچد، برای بسیاری از انسان‌ها موجودی زشت و ناپسند است. اما ادب معاصر با انکار این ایده، مرگ را پدیده‌ای زیبا و دل‌انگیز می‌انگارد و بر این باور است که مرگ هرگاه در راه آرمان‌های والای انسانی باشد و وی را از چنگال ظلم و ستم برهاند و راه بهره‌مند شدن از زندگی ایده‌آل و به دور از هرگونه خفت و خواری را به دیگر انسان‌ها بنماید، زیبا و مایه جاودانی است.

«إِنَّ الْمَوْتَ فِي سَبِيلِ الْحُرِّيَّةِ لَأَشْرَفُ مِنَ الْحَيَاةِ فِي ضَلَالِ الْإِسْتِسْلَامِ وَمَنْ يَعْتَقِ الْأُبْدِيَّةَ وَ السَّيْفُ فِي يَدِهِ كَانَ خَالِداً بِخُلُودِ الْحَقِّ.» (همان، ص ۲۰۵)

راز زیبایی مرگ در رهایی از نیستی و عدم است، یعنی مبارزه با چنگال خون‌آشام فرعونیان و بخت‌النصر و اسکندر و شمشیرهای بُرآن هیروُدوس و نرون و ظلم و ستم مغول و استبداد روم و آز و طمع اروپایی‌ها و مقابله با ظلم و تزویر، و چنین مرگی است که جاودانگی و بقا را در پی دارد.

«وَ مَتَى نَبْلُغُ قَبْضَةَ الْمَوْتِ فَتَرْتَأِحُ مِنْ سَكِينَةِ الْعَدَمِ.» (همان، ص ۲۰۴)

اگر از این منظر به مرگ بنگریم شاید به خطا رفته باشیم، که مرگ را مایه رنج، درد، نیستی و نابودی بدانیم، زیرا مرگ پلی برای رسیدن به آسایش در برابر رنج‌های زندگی و نجات از غم و اندوه بشریت و اندیشه‌های نابخردانه است.

«إِنَّ سَمْتِ الْحَيَاةِ فَارْجِعِ إِلَى الْأَرْضِ تَسْمُ آمِناً مِنَ الْأَوْصَابِ
تَلْكَ أُمُّ أَحْسَنُ عَلَيْكَ مِنَ الْأُمِّ خَلَقْتِكَ لِلْأَتْعَابِ
وَ حَيَاةَ الْمَرْءِ اضْطِرَابٌ فَإِنْ مَاتَ فَقَدْ عَادَ سَالِماً لِلتَّرَابِ»

(عبدالفتاح ملحس، بی‌تا، ص ۳۵۱)

مرگ رحمت و برکتی است که انسان را از نادانی، حقد، وحشت، ناامیدی و رنج نجات می‌دهد و بهترین میراثی است که پدران برای فرزندان خود به ارث گذاشته‌اند.

«أَنَا بِالمَوْتِ وَحَدَّةِ أَسَلِي عَنِ هُمُومِ الحَيَاةِ وَالأَدْعَاءِ
إِنَّمَا المَوْتُ خَيْرٌ مَّا خَلَقْتَهُ لَبْنِيهَا الأَبَاءُ مِنَ المِيرَاثِ»

(همان، ص ۳۵۱)

مرگ بقا و جاودانی، آزادی روح و جان است و جلوه‌ای از ابدیت ذات حق تعالی است.

«يا صُورَةَ الالهِ الفَتَانَةِ

الضَّائِعَةَ اليَوْمِ فِي وادى الظِّلِّ وَ الحَيْرَةِ!

عَهْدًا قَطَعْتُ بِأَلَا أَمُوتَ

حَتَّى أَمْرَقَ عَنكَ أَسْتَارِكِ وَ أَرَدَكِ مِثْلَمَا كُنْتُ

فِتْنَةً عَرَبِيَّةً تَحْتَ الشَّمْسِ

لَكِنِّي إِذْ ذَاكَ لَنْ أَمُوتَ.»

(نعیمه، ۱۹۷۱، جلد ۴، ص ۱۲۲)

در مقابل، بعضی شاعران عرب با تأثیر از ماده‌گرایان، مرگ را فنای جسم و تبدیل آن به خوراک گیاهان و درختان می‌دانند. با پیشامد مرگ جسم و روح و تمام قوای انسان نیز متلاشی می‌شود و با آرمیدن در بستر خاک، برای همیشه محو و نابود می‌گردد:

«فَإِذَا مَاتَ جِسْمُ المَرْءِ فَالرُّوحُ تَمُوتُ»

(عبدالفتاح ملحس، بی‌تا، ص ۳۵۷)

این موضع‌گیری‌های متناقض و گفته‌ها و اقوال مختلف در قبال مرگ، بعضی از شاعران را بر آن داشته است که درباره رمز مرگ، قبل و بعد از آن به طرح سؤالات مختلف بپردازند و موضعی اتخاذ نمایند که توأم با شک و تردید، حیرت، جهل و نادانی است. چه، مرگ پدیده‌ای است که حتی فلاسفه و اندیشمندان بزرگ نیز از شناخت‌گنه آن عاجز مانده‌اند:

«أوراء القبرِ بعدَ الموتِ بَعثٌ وَ نُشُورٌ؟

فَحَيَاةٌ فَخُلُودٌ أَمْ فَنَاءٌ فَدُثُورٌ؟

أَكلامُ الناسِ صِدْقٌ أَمْ كَلامُ الناسِ رُورٌ؟

أَصْحِيحُ أَنْ بَعْضَ النَّاسِ يَدْرِي؟

لَسْتُ أَدْرِي....»

(ابوماضی، ۲۰۰۰م، ص ۲۰۲)

دامنهٔ این عجز و ناتوانی، با ایجاد سؤالات مختلف و کنکاش انسان در مورد عاقبت، خود، نه فقط کاسته نمی‌شود بلکه لحظه به لحظه بر وسعت آن افزوده می‌شود و در خلال بعضی از موضوعات به اوج خود می‌رسد.

«إِنَّ أَكْبَرَ أُمَّةٍ بَعْدَ الْمَوْتِ جُثْمَانًا وَعَقْلًا

أَتَرَى أُمَّةً بَعْضًا أَمْ تَرَى أُمَّةً كُلًّا؟

أَتَرَى أُمَّةً طِفْلًا أَمْ تَرَى أُمَّةً كَهْلًا؟

ثُمَّ.... هَلَّا أَعْرِفُ بَعْدَ الْبَيْتِ ذَاتِي؟

لَسْتُ أَدْرِي....»

(همان، ص ۲۰۲)

ادبا در زمینه نابودی انسان شگفت‌زده می‌شوند و در برابر دنیای بعد از مرگ متحیر و سرگردان می‌گردند و آروزی آن‌را می‌کنند که انسانی بعد از مردن به جهان بازگردد و آن‌ها را از چگونگی مرگ و کنه آن مطلع سازد تا از این شک و تردید و سرگشتگی برهند. آن‌ها با قلبی مملو از امید، دست بر خاکِ گورِ مردگان می‌نهند، تا شاید بغض و کینه و یا عشق و امید را از ضربان آن قلب‌ها احساس کنند، ولی آیا این امید محقق می‌گردد و یا این که یأس، برای همیشه بر آن پرده ابهام و تحیر می‌گستراند.

«حَدَّثَنِي عَنِ الْقُلُوبِ الَّتِي كَانَتْ قُلُوبًا وَالْيَوْمِ صَارَتْ تُرَابًا

كَيْفَ كَانَتْ بِالْأَمْسِ تَمَلِي وَ لَا تَحْسِبُ لِلْمَوْتِ فِي الْحَيَاةِ حِسَابًا

نَابِضَاتٍ حُبًّا وَ بُغْضًا وَ إِيْمَانًا وَ شَكًّا وَ رَاجِيَاتٍ تُوَابًا

هَا أَنَا أَلْمَسُ التُّرَابَ فَلَا أَلْمَسُ هَمًّا أَوْ غِبْطَةً أَوْ عَذَابًا

أَتَرِينَ الْإِشْوَاقَ صَارَتْ بُرُوقًا وَ دُمُوعُ الْأَحْزَانِ أَضْحَتْ سَحَابًا؟

وَ أَيْنَ الْقُلُوبِ أَمْسَى رُغُودًا وَ أَمَانِيهَا اسْتَحَالَتْ ضُبَابًا

أَمْ تَرَيْنَ التُّرَابَ عَادَ تُرَاباً وَ سَرَابَ الْأَمَالِ عَادَ سَرَاباً؟»

(نعیمه، ۱۹۷۱م، ج ۴، ص ۹۳)

ب. مرگ همزاد آرزو

انسان در رهگذر زندگی، آرزوهای مختلفی دارد که با برآورده شدن آنها، آرزویی دیگر در وجود او نشأت می‌گیرد و برای تحقق آن کوشش می‌کند. وی در تکاپوی رسیدن به آرزوهای خود است که ناگهان برخلاف تصورش با مرگ رو به رو می‌شود. گو این‌که مرگ و زندگی با هم فرقی نداشته و مرگ خواسته‌اش او بوده است و به مانند آرزویی برای رسیدن به آن تلاش می‌کرده است:

«أرأنی إذا ما بئْتُ، بئْتُ عَلَى هَوَىٰ وَ أَنی إذا أَصْبَحْتُ أَصْبَحْتُ غَادِیَا

إِلَى خُفْرَةٍ أَهْدَى إِلَیْهَا مَقْبِیةً یَحْتُ إِلَیْهَا سَائِقُ مِنْ وَرَائِیَا» (۶)

(زهیر، ۱۹۷۰م، صص ۱۶۵-۱۶۴)

زندگی و مرگ را می‌توان به مانند رودخانه و دریا تلقی نمود، رودخانه زندگی از کوه‌ها سرچشمه می‌گیرد و در مسیر خود شهرها و روستاها را سیراب می‌کند با این حال از پای نمی‌نشیند، گویا خواهان چیزهای دیگری است از این‌رو با تلاش هرچه بیشتر، مسیر خود را ادامه می‌دهد که ناگاه در دریای بیکران محو می‌شود. زندگی آدمیان نیز مشابه جریان رودخانه است. انسان پیوسته آرزوها و امیدهایی دارد و در راستای رسیدن به آنها روزگار می‌گذرانند و در تلاش و تکاپو است، ولی ناگهان در دریای بیکرانه مرگ محو و نابود می‌شود، گویا مرگ نیز یکی از آرزوهای او بوده و در پی آن حرکت می‌کرده است و اکنون بدان دست یافته است. «أَنَّ الْحَیَاةَ وَ الْمَوْتَ وَاحِدًا، کَمَا أَنَّ النَّهْرَ وَ الْبَحْرَ وَاحِدًا أَيْضًا» (خلیل جبران، ۱۹۹۴م، مجموعه الکامله المعربة، ص ۱۳۸)

ج. مرگ و روزگار

مرگ به مانند موجودی حریص است که پیکره آدمیان خوراک اوست. پیوسته در کار خوردن و آشامیدن است. آدمیان همگی طعمه اویند، بسیاری انسان‌هایی که پیش از این بر روی این کره خاکی زندگی می‌کرده‌اند اما اکنون نشانی از آن‌ها نیست و نسل دیگری - که خود نیز فانی شده‌اند - جای آن‌ها را گرفته‌اند ولی روزگار با تمام آثار و پدیده‌هایش یعنی کوه‌ها، دره‌ها، رودخانه‌ها و ... پابرجا و جاوید مانده‌اند و فنا و نابودی انسان را مشاهده می‌کنند:

«بَدَالِي أَنْ النَّاسَ تَفْنِي نَفْسُهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَلَا أَرَى الدَّهْرَ فَانِيَا
وَإِنِّي مَتَى أَهْبِطُ مِنَ الْأَرْضِ تَلْعَةً أَجِدُ أَثْرًا قَبْلِي جَدِيدًا وَعَاقِيًا» (۷)

(زهریر، ۱۹۷۰م، ص ۱۶۴)

کاروان عمر در جاده طولانی و صعب‌العبور روزگار در حرکت است. هرگز نمی‌توان از خطرات آن که زندگی را تهدید می‌کند، در امان بود. انسان‌ها در این جاده گرفتار آمده و توان دفاع از خود را ندارند. آن‌ها موجوداتی منفعل و ضربه‌پذیر هستند که دست‌ان روزگار هر لحظه آن‌ها را به سمت و سوی سوق می‌دهد. گاهی آن‌ها را به امنیت و آسایش، رفاه، عزت و شرافت و گاهی به ذلت و خواری، سختی و گرفتاری دچار می‌سازد و عاقبت در نقطه‌ای از این جاده طولانی به کام مرگ می‌کشاند و به زندگی آن‌ها خاتمه می‌دهد و مردمان دیگر را به بلندای راه، به جنبش و حرکت وامی‌دارد و در انتظار رسیدن به نقطه مرگ، جلوه‌هایی از زیبایی و یا زشتی‌های خود را به آن‌ها نشان می‌دهد و در دام خود گرفتار می‌سازد:

«وَأَكْثَرُ النَّاسِ آلَاتٍ تُحَرِّكُهَا أَصَابِعُ الدَّهْرِ يَوْمًا تَمَّ تَنَكُّسِرُ»

(خلیل جبران، ۱۹۹۴م، المجموعة الكاملة العربية، ص ۴۱۷)

روزگار در جاودان ماندن به مقابله با انسان برخواسته است و برای رسیدن به این هدف، به شیوه‌های مختلف او را به نابودی دعوت می‌کند و مرگ نیز با چشمانی تیزبین و دست‌ان قوی و نیرومند در انتظار اوست تا او را به دام بیندازد. او چون شکم پرورده‌ای است که روح و جسم انسانی، غذایی لذیذ و دلنشین و خون اشک وی، شرابی گوارا برای

اوست و هرگز آن دستان قوی و نیرومند و چشمان تیزبین، او را از دستیابی به طعمه دل خواهش مایوس نمی کنند.

«أَمَّا الْمَوْتُ فَلَا يَجُوعُ وَلَا يَعْطَشُ، فَهُوَ يَلْتَهُمْ أَرْوَاحُنَا وَاجْسَادُنَا وَيَشْرَبُ دِمَاءَنَا وَدُمُوعَنَا وَلَكِنَّهُ لَا يَشْبَعُ وَلَا يَرْتَوِي.»

(خلیل جبران، ۱۹۹۴م، المجموعة الكاملة العربية، ص ۴۸۶)

راستی چه عاقبتی در انتظار انسان ها است؟ آیا زمین که یکی از پدیده های روزگار است و با مدارایی و عطوفت، انسان ها را در آغوش خود پرورش می دهد، همیشه بر این خصلت خود وفادار است؟ آیا جسم انسان که بعد از مرگ، غذای اوست، در جاودانگیش تأثیری ندارد؟

«جَزَاهَا اللَّهُ مِنْ أُمَّ (۸) إِذَا مَا أَنْجَيْتَ تَنْذُ
تُغْذِي الْجِسْمَ بِالْجِسْمِ وَتَأْكُلُ لَحْمَ مَا تَلِدُ
أَلَا يَا أُمَّ كَمْ ظَلَعْنَا عَلَيْكَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ
وَ كَمْ أَسْنَى وَ كَمْ وَضَعَا عَلَيَّ أَرْجَائِكَ الْقَدْرُ
أَقَامُوا أَمْسٍ وَ انْصَرَفُوا فَلَيْسَ لِفَلْهُمِ شَمْلُ
فَأَيْنَ نَفُوسُ مَنْ سَلَفُوا وَ أَيْنَ يَكُونُ مَنْ يَتَلَوُ»

(عقاد، بی تا، ج ۱، ص ۱۸۱)

د. عدالت و انصاف مرگ

بدن انسان از مجموعه اعضای مختلفی تشکیل شده که هر کدام از آن ها ارادی یا غیرارادی برای اداره بدن همکاری می کنند. مجموعه آن ها انسان را در برابر خطرات محیط که او را تهدید می کنند، محافظت می نمایند. مهم ترین این بخش، قوه تفکر است که سایر اعضا را به خدمت می گیرد و از این رهگذر، انسان را در برابر خطرات پایدار می سازد.

همه اعضا را می توان با تمرین و کسب مهارت مقاومتی دو چندان بخشید تا جسم در برابر بیماری ها و حوادث توانمند شود اما رهاسازی خود از مرگ برای نوع بشر

ناممکن است. چون مرگ پدیده‌ای است که آیین خاص خود را دارد. تمام خصوصیات مثبت انسانی مثل قدرت بدنی، شجاعت، تمکن مالی، قدرت نظامی و یا علم و دانش، توان مقابله با مرگ را ندارند. از این رو بدون هرگونه تبعیض، قدرتمندانی چون پادشاه حمیر، و حکیمانی چون لقمان، و ستمگرانی چون فراعنه یا ذوالقرنین در برابر او به زانو درآمده‌اند. انسان در مواجهه با مرگ بسیار ضعیف و منفعل است. قوه تعقل و اندیشه او که در همه حال به یاریش می‌شتافت، در برابر مرگ تسلیم می‌شود و چشم روزگار همواره شاهد به زیر خاک خفتن و فتنای انسان‌هاست.

«وَمَا إِنْ أَرَىٰ نَفْسِي تَقْبِهَا كَرِيهَتِي وَ مَا إِنْ تَقَىٰ نَفْسِي كَرَاهِيَّتِي مَالِيَا
أَلَا، لَا أَرَىٰ عَلَىٰ الْحَوَادِثِ بَاقِيَا وَلَا خَالِدًا إِلَّا الْجِبَالَ الرَّوَاسِيَا
وَالْأَسْمَاءَ وَالْبِلَادَ وَرَبَّتِيَا وَيَأْمَنَّا مَعْدُودَةً وَاللَّيَالِيَا
أَلَمْ تَرَ أَنَّ أَهْلَكَ تُبْعَأُ وَأَهْلَكَ لُقْمَانُ بْنُ عَادٍ وَعَادِيَا
وَأَهْلَكَ ذَا الْقَرْنَيْنِ مِنْ قَبْلِ مَا تَرَىٰ وَفِرْعَوْنَ جَبَّارًا طَغَىٰ وَالنَّجَاشِيَا» (۹)

(زهریر، ۱۹۷۰، صص ۱۶۷-۱۶۶)

مرگ در عالم دنیا، عدالت‌گری است که با تبعیض و ملاحظه‌کاری سرسازگاری ندارد. وی از سر عدالت بر سر راه خلائق قرار می‌گیرد. قدرتمند، ستمکار، مظلوم، زشت، زیبا، جاهل، عالم، پیر و جوان را به سوی خود فرا می‌خواند و با چیرگی بر تدبیر و اندیشه و قدرت و توان آن‌ها، هر کدام را در آغوش خود جای می‌دهد. خط پایان زندگی، مرگ است و هر عمری از این پایان برخوردار است. دنیا به قصیده‌ای می‌ماند که عمر انسان‌ها در آن، چون ابیات و مرگ نقش قافیه را داراست. از آن جهت که هر بیت دارای قافیه و بدان ختم می‌شود، بدون شک هر عمری نیز دارای مرگ است که بدان پایان می‌پذیرد.

«أَيْنَ الْمَهَا وَ عَيْوُنَهَا وَ فُتُونُهَا؟ أَيْنَ الْجَبَابِرُ وَ الْمُلُوكُ الْعَاتِيَةُ؟
زَأَلُوا مِنَ الدُّنْيَا كَأَنَّ لَمْ يُؤَلِّدُوا سَسَحَقْتُهُمْ كَسَفُّ الْقَضَاءِ الْقَاسِيَةِ
إِنَّ الْحَيَاةَ قَصِيدَةٌ أَعْمَارُهَا أَبْيَاتُهَا وَ الْمَوْتُ فِيهَا قَافِيَةٌ
مَتَّعَ لِحَاظِكَ فِي النُّجُومِ وَ حُسْنِهَا فَلَسَوْفَ تَمُضِي وَ الْكَوَاكِبُ بَاقِيَةٌ»

(ابوماضی، ۲۰۰۰، صص ۸۲۸)

«أَنْتَ لِلرَّضِ أَوْلَىٰ وَأَخِيرًا كُنْتَ مَلَكًا أَوْ كُنْتَ عَبْدًا ذَلِيلًا
لَاخْلُودَ تَحْتَ السَّمَاءِ لِحَيٍّ فَلِمَاذَا تُرَاوِدُ الْمُسْتَحِيلًا؟»

(همان، ص ۶۰۵)

«لَاخُدُودَ وَلَا مَقَائِسَ فِي الْمَوْتِ تَسَاوَى الْجَمِيعُ فِي سَاحَاتِهِ
حَاصِدًا حِقْلَهُ الْوَجُودَ وَمَا الْأَحْيَاءُ إِلَّا كَشُوكِهِ وَنَبَاتِهِ»

(همان، ص ۲۱۶)

مرگ، چشمه ساری است که تمام موجودات زنده روزی در کنار آن خود را سیراب می‌کنند. گویا جاده زندگی بدان منتهی می‌شود و گریزی از آن نیست. تمام موجودات زنده گام به گام به سوی آن پیش می‌روند و ثروت ثروتمند و سپاه پادشاه و امیر، و فکر و اندیشه اندیشمند و شجاعت دلیر مردان و آزادگان را یارای بازداشتن صاحبان خود، از حرکت به سوی آن چشمه‌سار و سیراب شدن از آن نیست. مرگ همزادی برای زندگی تمام انسان‌هاست و انسان را با آن الفتی است که عاقبت، آن دو همدیگر را ملاقات می‌کنند و زندگی به وصال خود می‌رسد.

حِيَاضُ الْمَنَابِيسِ عَنْهَا مَرْحَزُحُ فَمُنْتَظِرُ ظَمِثًا كَأَخْرٍ وَارِدِ
خَبَالٍ وَسُقْمٍ مُضْنِيٍّ وَمَنِيَّةٍ وَمَا غَائِبٌ إِلَّا كَأَخْرٍ شَاهِدِ
فَلَوْ كَانَ حَيٌّ نَاجِيًّا لَوَجَدْتَهُ مِنَ الْمَوْتِ فِي أَحْرَاسِهِ رَبِّ مَارِدِ
أَوْ الْحَضْرُ (۱۰) لَمْ يَمْنَعِ مِنَ الْمَوْتِ رِيَّهُ وَقَدْ كَانَ ذَا مَالٍ طَرِيفٍ وَتَالِدِ (۱۱)

(زهیر، ۱۹۷۰م، صص ۲۳۲)

مرگ چه با آرامش و ماهرانه دیدگان خود را به گام‌های زندگان دوخته است که در حرکتند. وی آن‌ها را برای استراحت و رفع خستگی در مسیر سخت و بلند روزگار دعوت به استراحت می‌کند و کیست که بتواند آن را انکار کند و در مسیر زندگی از چشمان مرگ مخفی بماند و ندای دعوت آن را نشنود.

«كُلَّمَا تَنَفَّتِ الْمَوْتُ إِلَى الْوَرَاءِ يَسْقُطُ مِنَ الْفِ الْجَانِبِ الطَّرِيقِ وَمَنْ يَسْقُطُ يَرْقُدُ وَ
لَا يَسْتَقِظُ وَمَنْ لَا يَسْقُطُ يَسِيرُ قَسْرَ ارَادَتِهِ عَالِمًا بِأَنَّهُ سَيَسْقُطُ وَيَرْقُدُ مَعَ الَّذِينَ رَقَدُوا، أَمَا

المَوْتُ فَيَبْظُلُّ سَائِرًا مُّحَدِّقًا إِلَى الشَّقَقِ الْبَعِيدِ.» (خلیل جبران، ۱۹۹۴م، المجموعة الكاملة العربية، ص ۴۸۶).

آیا انسان، یقین ندارد که روز همزاد خود، مرگ را ملاقات می‌کند و به وصال می‌رسد؟ آیا انسان برای ملاقات وی دائم در حال حرکت به سوی او نیست و درنگ را امری محال نمی‌داند؟

«وَهُوَ تَرِبُ الْإِنْسَانِ مِنْذُ اسْتَوَى فِي الْأَرْضِ حَيًّا مَشَى عَلَى خُطَوَاتِهِ»

(ابوماضی، ۲۰۰۰م، ص ۲۱۷)

ه مرگ و بازتاب زندگی انسان

مرگ، پرده از حقایق برمی‌دارد، با مرگ انسان‌ها، بسیاری از اعمال و کردار آن‌ها به مشاهده زندگان در می‌آید و یاد آن‌ها با تصویری از خیر و نیکی یا زشتی و پلیدی شکل می‌گیرد و باقی می‌ماند. ارزش حقیقی یا اعتباری آدمیان پس از مرگ آشکار می‌شود.

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ النَّاسَ تَخَلَّدُ بَعْدَهُمْ أَحَادِيثُهُمْ وَالْمَرْءُ لَيْسَ بِخَالِدٍ» (۱۲)

(زهیر، ۱۹۷۰م، ص ۲۳۲)

ارزش و اهمیت هر انسانی معمولاً بعد از مرگ او مشخص می‌شود. مرگ پرده از واقعیت برمی‌دارد و ارزش واقعی آدمی را به تصویر می‌کشد و سره را از ناسره می‌پالاید. «إِنَّ الْمَوْتَ يَسْدُلُ الْتِنَابَ عَن وَجْهِ الْحَقِيقَةِ أَدْبًا» (خلیل جبران، ۱۹۹۴م، المجموعة الكاملة العربية، ص ۱۶۳).

دیدگاه انسان‌ها در مورد بازتاب زندگی انسان بعد از مرگ با هم متفاوت است. ماهیت زندگی نزد انسان‌های مادی، پایان زندگی است. این‌گونه افراد، معمولاً زندگی خود را در خور و خواب خلاصه کرده‌اند و راکد و ایستا بدون هیچ حرکتی به آینده و عاقبت زندگی چشم ندوخته‌اند. آن‌ها طول عمر خود را روز به روز با رخوت و سستی سپری می‌کنند و هیچ توشه‌ای از نام نیک فراهم نیاورده‌اند. در مقابل این‌ها، افرادی نیز هستند که یکسره پویا و پرتلاشند، تمام عمرشان را در اختیار هم‌نوع خود قرار داده‌اند، برای روزهای پس از مرگ، نام نیک به جای گذاشته‌اند. مرگ چنین انسان‌هایی، درست

آغاز زندگیشان است و آن‌ها برای همیشه در قلب انسان‌ها جای دارند و تنها جسمشان به آغوش خاک بازگشته است:

«وَالْمَوْتُ فِي الْأَرْضِ لِأَيِّنِ الْأَرْضِ خَاتِمَةٌ لِلْأَيَّامِ فَهُوَ الْبِدْءُ وَالظَّفَرُ»

(خلیل جبران، ۱۹۹۴م، مجموعه الکامله العربیة، ص ۴۲۵).

«يَا نَفْسُ لَوْلَا مَطْمَعِي

لَحْنًا تُغْنِيهِ الدُّهُورُ

بَلْ كُنْتُ أَنْهَى حَاضِرِي

سِرًّا ثَوْرِيهِ الْقُبُورِ» (۱۳)

(همان، ص ۶۶۷)

آیا در حقیقت، همیشه مفهوم مرگ با فنا و نیستی همراه است؟ آیا این که ماهیت زندگی برپایه جاودانی استوار است؟

«لَعَمْرِي، فَحَقِيقَةُ الْحَيَاةِ حَيَاةٌ. حَيَاةٌ لَمْ يَكُنْ ابْتِدَاؤُهَا فِي الرَّحِمِ وَلَنْ يَكُونَ مُنْتَهَا فِي اللَّحْدِ. وَمَا هَذِهِ السَّنَوَاتُ إِلَّا لِحِظَةٍ مِنْ حَيَاةٍ أَزَلَّتْ أَبَدِيَّةً. هَذَا الْعُمُرُ الدُّنْيَوِيُّ مَعَ كُلِّ مَا فِيهِ هُوَ حُلْمٌ بِجَانِبِ الْيَقِظَةِ الَّتِي نَدْعُوهَا الْمَوْتَ الْمَخِيفَ. حُلْمٌ وَلَكِنْ كُلُّ مَا رَأَيْتَهُ وَفَعَلْتَهُ فِيهِ يَبْقَى بِنِقَاءِ اللَّهِ.»

(همان، ص ۳۰۸)

چنان که اشاره شد، مرگ همزاد زندگی است. آن چنان که انسان به زندگی متمایل است و بدان روی می‌آورد و در آغوش آن جای می‌گیرد، به ناچار به سوی مرگ نیز در حال حرکت است و توان روی برتافتن از آن، و چاره‌ای جز هم آغوش شدن با آن را ندارد. او شاهد است که هر روز بسیاری از انسان‌هایی که به چنگال مرگ گرفتار می‌شوند همان کسانی که تا دیروز در کنار او زندگی می‌کرده‌اند. نکته مهم این که آدمی همان گونه که برای ادامه زندگی دنیایی به زاد و توشه نیازمند است پس از مرگ، نیز محتاج چنین چیزی خواهد بود. این توشه، در این جهان، امور مادی و در جهان پس از مرگ امور معنوی است انسان اگر خواهان سعادت و رستگاری در دو جهان است باید در

همین دنیا به گردآوری این توشه، همت گمارد و سهل‌انگاری و غفلت را به کناری بگذارد که جز بدبختی و شقاوت حاصلی ندارد.

«يُؤَخَّرَ فَيُوضَعُ فِي كِتَابٍ فَيُدْخَرُ لِيَوْمِ الْحِسَابِ، أَوْ يَعْجَلُ فَيُنْتَقَمُ» (۱۴)

(زهیر، ۱۹۷۰م، ص ۱۴)

«تَزَوَّدَ إِلَى يَوْمِ الْمَمَاتِ فَاتَهُ وَ لَوْ كَرِهَتْهُ النَّفْسُ آخِرَ مَوْعِدٍ» (۱۵)

(همان، ص ۱۸۷)

به دنبال عبارت «تَزَوَّدَ إِلَى يَوْمِ الْمَمَاتِ» شاید بتوان به این نکته اشاره کرد که انسان باید بکوشد تا غرق تعلقات دنیوی و مادی نشود چرا که اگر پرداختن به مادیات را وجهه همت خود قرار دهد بدان صورت که تمام فرصت‌های خود را برای درک بهره‌های معنوی از دست بدهد، در این صورت، روح معنویات و تعالی در او کمرنگ می‌شود و یا حتی می‌میرد. با فرا رسیدن مرگ کوله‌بار سنگین دنیایی‌اش او را به عمق دریای نابودی فرو خواهد کشید و در زیر گام‌های نیستی، نابودش خواهد کرد. اما اگر انسانی از عالم تعلقات رهیده باشد به راحتی به ساحل ماندگاری و جاودانگی می‌رسد و یاد نیک از او باقی خواهد ماند. چنانکه گویی حیاتی تازه یافته است.

«وَمَنْ يُلَازِمُ تَرْبِئاً حَالَ يَقْظَنَهُ يُعَانِقِ التُّرْبَ حَتَّى تَخْمَدَ الزَّهْرُ
فَالْمَوْتُ كَالْبَحْرِ، مَنْ خَفَّتْ غَنَاصِرُهُ يَجْتَازُهُ، وَأَخُو الْأَنْقَالِ يَنْحَدِرُ»

(خلیل جبران، ۱۹۹۴م، المجموعة الكاملة العربية، ص ۴۲۵).

اگر بخشش مال، از بروز مرگ جلوگیری می‌کرد و زمان، مرگ انسان را به تأخیر می‌انداخت، در حقیقت مال و ثروت چه ارزشی پیدا می‌کرد؟ آیا انسان‌ها تمام دارایی خود را در این راه خرج نمی‌کردند؟ اگر زندگی به این اندازه ارزش دارد چرا بعضی از انسان‌ها، آن را قدر ننهاده و آن را در راه هلاکت و نیستی خود، سپری می‌کنند و برای جاودانی خود بدان ارزش نمی‌نهند؟ آیا می‌توان بدون فدیة دادن و بخشش مال و جان، جاودانگی در دنیا را به دست آورد؟

«فَدَيْنَاكَ، لَوْ أَنَّ الرَّدَى قَبِلَ الْفِدَا بِكُلِّ نَفْسٍ بِالنَّفَائِسِ يُفْتَدَى

أَبَى الْمَوْتِ إِلَّا أَنْ يِنَالَكَ سَهْمُهُ وَالْأُيْرَى شَمْلُ السَّخَاءِ مُبَدِّدًا»

(ابوماضی، ۲۰۰۰م، ص ۳۰۰)

نتیجه

در بررسی ابیات مورد بحث، می‌توان به این نتیجه رسید که زهیر در ارائه مفاهیم و مطالب دو شیوه در پیش گرفته است:

۱- به ظاهر موضوع توجه نموده و فقط به ذکر مطالب و مفاهیمی در این مورد اشاره نموده است که این ویژگی در ابیاتی مانند:

«بَدَا لِي أَنْ النَّاسَ تَفْنَى نَفْسُهُمْ وَأَمْوَالُهُمْ، وَ لَا أَرَى الدَّهْرَ فَانِيَا
وَ إِنِّي مَتَى أَهْبَطُ مِنَ الْأَرْضِ تَلَعَةً أَجِدُ أَثْرًا قَبْلِي جَدِيدًا وَعَافِيًا»

ملاحظه می‌شود. (۱۶)

۲- با ذکر تشبیهات محسوس، ارائه دلیل، ذکر مسائل تاریخی و سرنوشت اقوام و طوائف مختلف، سعی می‌کند از ظاهر موضوع پافراتر گذارد. و به گنه و حقیقت مرگ اشاره نماید هرچند که در این موضع نیز دامنه و وسعت فکر و اندیشه وی محدود و فاقد هرگونه غور و موشکافی است که این خصوصیت در ابیاتی مانند:

«رَأَيْتُ الْمَنَايَا خَبَطَ عِشْوَاءَ مَنْ تُصِيبُ ثُمْتَهُ، وَ مَنْ تُخْطِئُ يُعَمَّرُ فِيهِمْ رَمًا»
«وَ مَنْ هَابَ أَسْبَابَ الْمَنِيَةِ يَلْقَاهَا وَ لَوْ رَامَ أَسْبَابَ السَّمَاءِ بِسَلْمٍ»

ملاحظه می‌شود. (۱۷)

مفهوم بعضی از ابیاتی که زهیر در موضوع مرگ بدان پرداخته است، شبیه به افکار و اندیشه ادیان الهی است چنان‌که به عنوان مثال مفهوم بیت:

«وَ مَنْ هَابَ أَسْبَابَ الْمَنِيَةِ يَلْقَاهَا وَ لَوْ رَامَ أَسْبَابَ السَّمَاءِ بِسَلْمٍ»

برگرفته از آیین ادیان الهی و در راستای این آیه شریفه قرآن «أَيْنَمَا كُنْتُمْ يُدْرِكُكُمُ

الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشِيدَةٍ» است. (۱۸) اما در بقیه ابیات، مفاهیم ارائه شده،

برخاسته از تجربه شخصی و یا تجربه معاصرینش است که او در قالب شعر به آن‌ها اشاره نموده است و اگر احتمالاً به ذکر دلیل و یا نتیجه‌ای اشاره نموده است، سطحی و خالی از هر گونه غور و تفحص است. او به دنبال طرح مسأله در پی ارائه راهکار یا دلائلی متقن برای علل و ریشه‌یابی کنه و حقیقت مرگ نیست و به تفسیر و تحلیل عقائد خود نمی‌پردازد.

در مقابل، ادبای معاصر به اطلاعات و علومی که در مورد مرگ از قدما در دست دارند، اکتفا نکرده‌اند، آن‌ها در ادیان مختلف و مکاتب علمی و ادبی تحقیق و مطالعه کرده و سعی کرده‌اند به ماهیت و حقیقت مرگ پی‌ببرند که پس از این مطالعات به نتایجی از جمله: فنا و نیستی، لذت، رحمت، جاودانگی، پوشیدگی مرگ در ابهام، شک و حیرت رسیده‌اند و نهایتاً با ذهنی مملو از پرسش، تعجب و سرگشتگی به جهل و ضعف خود در دستیابی به ماهیت مرگ اعتراف کرده‌اند و ناامید گردیده‌اند.

این تفاوت زیرساختی و اساسی میان طرز فکر و نوع نگاه یک شاعر متقدم با معاصرین در یک نظر کاملاً مشهود و بارز است. زهیر با دلیلی نامشخص که شاید احتیاط، بی‌اهمیت شمردن موضوع و محدودیت دایره اندیشه و یا ناتوانی در زمینه استدلال و استنتاج باشد از تجربه و تحلیل عقاید خود کناره می‌گیرد و چندان به دنبال اصلاح و شکست چارچوب سنت‌ها، عادات و قراردادهای نیست. اما نقطه مقابل او ادبای معاصر ایستاده‌اند که گاهی چنان از وضعیت موجود و حیرت و سرگشتگی خود دل‌تنگ می‌شوند که تسکین در خود را در ارائه آرا و اندیشه‌های مختلف، برخلاف سنت‌ها و عادات و حتی آیین ادیان الهی می‌دانند. آن‌ها می‌کوشند که سنن تحمیلی و وضعیت قراردادی را که چون دور بی‌حاصلی تکرار می‌شود؛ در هم شکنند. آن‌ها نمی‌خواهند که در نبرد مرگ و آدمی، انسان همیشه نیست و نابود شود، زهیر یک نظریه‌پرداز است، کسی که اهل سخن است اما برای عملی شدن حرف‌هایش در زندگی مخاطب، تلاش نمی‌کند و راهی پیش پای او نمی‌گذارد. اما شاعر معاصر به مانند مصلح اجتماعی، شعر را ابزاری برای نجات نوع بشر در نظر می‌گیرد و حتی در موضوع مرگ، که معمولاً با فنا و نیستی مترادف است، راهی برای توأم شدن آن با لذت، آرامش، زیبایی، بقا و جاودانگی، ارائه می‌دهد.

یادداشت‌ها

۱. ترجمه: مرگ را به مانند شتری کور می‌بینم که بی‌محابا و بی‌هدف در حرکت است. به هرکس برخورد می‌کند از پا درش می‌آورد و هر کس که خطر او متعرضش نشود به زندگی ادامه می‌دهد و پیر می‌شود.
۲. ترجمه: هر کس موقتاً از دام مرگ نجات پیدا کند و تا روزگاری به زندگی ادامه دهد، بی‌تردید بالاخره در زمانی نه چندان دور، اسیر چنگال آن خواهد شد.
۳. ترجمه بیت: هر کس از مرگ بهراسد، عاقبت اسیر مرگ خواهد شد، حتی اگر توانایی خارج شدن از کره زمین و سکونت در دورترین و دست نیافتنی‌ترین نقطه آسمان را داشته باشد.
۴. ترجمه بیت: هر زمان که در گذر روزگار از مرگ و حوادث آن غافل می‌شوم، می‌بینم که حوادث مرگ آسای روزگار مرا در بر می‌گیرد و من نیز به هوش می‌آیم و متنبه می‌شوم.
۵. «وَالْجِسْمُ لِلرَّوْحِ رِخْمٌ تَسْتَكُنُّ بِهِ حَتَّى الْبُلُوغِ فَتَسْتَعْلَى وَ تَنْفَعِرُ فِئِ الْجَنِّينِ وَ مَا يَوْمَ الْحِمَامِ سَوَى عَهْدِ الْمَخَاضِ فَلَا سِقْطٌ وَ لَا عَسْرٌ»
(خلیل جبران، ۱۹۹۴ م، مجموعه الکامله العربیه، ص ۴۲۴)
۶. ترجمه ابیات: به یقین می‌دانم که در گذر زندگی هر لحظه آرزوی خواهم داشت که با برآورده شدن آن، آرزوی دیگری در من نشأت می‌گیرد و این چرخه پایان نمی‌پذیرد و معتقدم که در هر لحظه امکان دارد که مرگ را در بر گیرد- و گویا مرگ نیز یکی از نیازهای من بوده که برآورده شده است-
- از همین رو سرازیر سرای ابدی می‌شوم و بیکرم به آن هدیه می‌شود، سرایی که اجل هر دم مرا گام به گام به سوی آن فرا می‌خواند.
۷. ترجمه ابیات: تجربه مرا به این یقین رسانیده است که مرگ هر انسانی را از پا می‌اندازد، در حالی که روزگار فناپذیر است.
- و نیز به تجربه یقینی می‌دانم که هرگاه در هر نقطه‌ای از زمین فرود آیم، گورهایی نوبنیاد را در کنار قبرهای کهنه می‌بینم.
- ۸- مراد از «ام» زمین است.
۹. ترجمه ابیات: به یقین رسیده‌ام که شجاعت و پایداری و یا بارزش‌ترین ثروت من، قادر نیستند که از مرگ من جلوگیری کنند.
- آری واضح و آشکار است که تمام موجودات در برابر حوادث روزگار- مرگ- تسلیم هستند، مگر کوه‌های پایدار و آسمان‌ها و شهرها و خداوند و روزگاری که مدت زمان اندکی از آن ما را در خود جای داده است.
- آیا در واقع به این حقیقت پی‌برده‌اید که خداوند، پادشاه قدرتمند حمیر و لقمان حکیم و سموال متعهد و وفادار به عهد و پیمان را از پای درآورد.
- و هم در روزگاران بسیار دور، ذوالقرنین و فرعون طغیان‌گر و نجاشی پادشاه را به کام مرگ کشانید.
۱۰. «حضر» نام شهری قدیمی نزدیک شهر «تکریت» در «عراق» بوده است که تمام ستون‌ها و سقف‌های خانه‌ها و برج‌هایش از سنگ بوده است. بیش از شصت برج بزرگ در آن ساخته بودند و میان هر دو برج بزرگ، هفت برج کوچک و در کنار هر برج یک قصر و یک حمام بنا کرده بودند.

۱۱. ترجمه ابیات: انسان چاره‌ای ندارد که به سرچشمه مرگ وارد شود. هر کس که تشنه است و از آن آب ننوشیده، به زودی به آن خواهد رسید و سیراب می‌شود، درست مانند کسی که اکنون از آن آب نوشیده و سیراب شده است.
- زندگی درد، رنج، سختی، گرفتاری، ضعف و سستی و عاقبت آن مرگ است. سرنوشت کسی که از مرگ در امان مانده است، مانند کسی است که بدان گرفتار شده است.
- اگر امکان داشت که هر کسی از پنجه‌های مرگ خلاصی یابد بدون شک امرا و پادشاهان قدرتمندی چون فرمانروای قلعه بلند «مارد» در «حومة الجندل» در پناه سپاه و آن دژ محکم و استوارش عمر جاودانه می‌یافت.
- یا این که پادشاه «حضر» با تکیه بر ثروت بی‌کرانه‌اش می‌توانست از مرگ رها شود، اما این شهر با تمام شکوه و عظمتش در برابر مرگ عاجز آمد.
۱۲. ترجمه بیت: آیا به این واقعیت یقین پیدا کرده‌ای که خوش‌نامی و بدنامی انسان‌ها بعد از مرگشان جاودان می‌ماند در حالی که جسمشان طعمه خاک شده است.
۱۳. ترجمه ابیات: ای نفس، اگر مرا آرزوی جاودانی نبود در برابر آوازی که روزگار آنرا زمزمه می‌کند توجهی از خود نشان نمی‌دادم بلکه خود را از تحمل هر گونه تلاش، سختی و مشقت یاز می‌داشتیم تا آن هنگام که خاک گورستان جسم مرا در برگردد و نابود شوم.
۱۴. ترجمه بیت: آن چه را که در نهان خود مخفی می‌کنید خداوند آنرا می‌داند و اگر آنرا آشکار نکنید خداوند انتقام آنرا در همین دنیا از شما می‌گیرد و یا این که برای روز قیامت محفوظ می‌ماند، در آن روز به کارهای شما رسیدگی می‌شود و جزای آنرا می‌بینید.
۱۵. ترجمه بیت: برای روزگار پس از مرگ، زاد و توشه‌ای ببندوز و در مسیر خیر و نیکی گام بردار، زیرا که مرگ وعده‌ای است که بدون شک، محقق می‌شود هر چند نزد انسان ناپسند انگاشته شود.
۱۶. خصوصیت مذکور را هم‌چنین در ابیات شماره ۵ و ۶ صفحه ۱۶۵-۱۶۴ و بیت شماره ۹ صفحه ۱۶۶ دیوان زهیر که در این مقاله ذکر آن‌ها گذشت، نگاه کنید.
۱۷. خصوصیت مذکور را هم‌چنین در بیت شماره ۲۷ صفحه ۱۴ و ابیات شماره ۱۰ تا آخر ۱۴، صفحه ۱۶۷-۱۶۶ و ابیات شماره ۴ تا آخر ۸، صفحه ۲۳۲ و بیت ۴۴ صفحه ۱۸۷ دیوان زهیر که در این مقاله ذکر آن‌ها گذشت، نگاه کنید.
۱۸. ویژگی مذکور را در بیت شماره ۲۷ صفحه ۱۴، بیت شماره ۴۴ صفحه ۱۸۷، بیت شماره ۹ صفحه ۱۶۶ و شماره ۸ صفحه ۲۳۲ که در این مقاله ذکر آن‌ها گذشت، نگاه کنید.

منابع و مأخذ

- ١- ابن ابی سلمی، زهیر، (١٣٩٠ هـ. ١٩٧٠ م)، دیوان شارح: الاعلم الشنتمری، تحقیق: د. فخرالدین قباوه. المطبعة العربية، حلب، باب النصر.
- ٢- ابوماضی، ایلیا، (٢٠٠٠ م)، دیوان، با مقدمه جبران خلیل جبران، تحقیق: زهیر میرزا، ناشر: دار العودة، بیروت.
- ٣- الاصفهانی، ابوالفرج، (٢٠٠٢ م)، الاغانی، تحقیق: د. قصى الحسین، ٢٤ مجلد، ناشر: منشورات دارومکتبة الهلال، بیروت، چاپ اول.
- ٤- البستانی، فؤادفرام، (١٩٨٣ م)، زهیرابن ابی سلمی، الروائع «زهیرابن ابی سلمی»، ٣٢ مجلد، ناشر: دارالمشرق، بیروت، چاپ هشتم.
- ٥- التجمی، ابو عبدالله، محمدبن سلّام، (١٩٩٧ م)، طبقات الشعراء، تحقیق: د. عمر فاروق الطباع، ناشر: شركة دارالارقم بن ابی الارقم، بیروت- لبنان، چاپ اول.
- ٦- خلیل جبران، جبران، ١٤١٤ هـ- ١٩٩٤ م، المجموعة الكاملة، العربية، با مقدمه: د. جمیل جبر، دارالجيل، بیروت.
- ٧- خلیل جبران، جبران، ١٤١٤ هـ- ١٩٩٤ م، المجموعة الكاملة، العربية، با مقدمه: د. جمیل جبر، دارالجيل، بیروت.
- ٨- صدقی الزهاوی، جمیل، بی تا، دیوان، تحقیق: د. معمدیوسف نجم، دار للطباعة.
- ٩- عبدالفتاح ملحس، ثریا، بی تا، التیم الروحیة فی الشعر العربی، قدیمة و حدیثه (حتى منتصف القرن العشرين- ١٩٥٠ م)، دارالكتاب اللبنانی، بیروت.
- ١٠- عقاد، عباس محمود، بی تا، دیران، ٢ مجلد، منشورات المکتبة العصرية، بیروت، صیدا.
- ١١- نیمیة، میخائیل، ١٩٧١ م، المجموعة الكاملة، ٥ مجلد، دارالعلم للملایین، بیروت.
- ١٢- یوسف فران، محمد، ١٩٩٠ م، زهیرابن ابی سلمی حیاته و شعره، ناشر: دارالکتب العلمیة، بیروت- لبنان، چاپ اول.